



# گفتاری درباره شاهنامه‌ها

ابوالمؤید بلخی است که به نثر بوده و آن را شاهنامه بزرگ و شاهنامه مؤیدی هم گفته‌اند. این کتاب حاوی بسیاری از روایات و اخبار ایرانیان راجع به پهلوانان و شاهان بوده که اغلب آنها در شاهنامه فردوسی و دیگر منظومه‌ها و کتب حماسی متروک مانده، یا از آنها نامی نرفته است، و اگر اشاره‌ای هم به آن شده بسیار کوتاه و گذرا بوده است. مانند اخبار آغش و هادان که از پهلوانان دوره کیخسرو و از طرف کیخسرو، اسپهبد و حاکم گیلان بوده است و در جنگ بزرگ کیخسرو با سپاه شیده و گرسیوز، فرزند و برادر افراسیاب جنگها کرده و آنها را

۱- شاهنامه، متن اشعار از روی چاپ مسکو، جلد اول، به کوشش و زیر نظر دکتر حمید سعیدیان، ابیات ۱ تا ۴، ص ۱۲.

به نام خداوند جان و خرد، علوم انسانی و مطالعات کزین برتر اندیشه برنگذرد  
خداوند نام و خداوند جای  
خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیوان و گردان سپهر  
فروزنده ماه و ناهید و مهر  
ز نام و نشان و گمان برتر است

نگارنده بر شده پیکر است  
شاهنامه‌ها به طور کلی صورتی منظوم یا منثور از خدای نامه‌های عهد ساسانی یا سیرالملوک عهد اسلامی هستند، به اضافه پاره‌ای از داستانهای ملی که از منابع موثق اخذ و به آنها افزوده شده است.

از دیدگاه تاریخ زبان و ادب فارسی، نخستین شاهنامه‌ای که با نام آن آشنا می‌شویم، شاهنامه



# و شاهنامه فردوسی

مصطفی کاویانی

منظومه یوسف و زلیخا، ابوالمؤید بوده است. دو شاعر که این قصه را گفته‌اند به هر جای معلوم و ننهفته‌اند یکی بوالمؤید که از بلخ بود به دانش همی خویشتن را ستود نخست او به این در سخن باقی است بگفته است چون بانگ دریافته است<sup>۲</sup> دومین شاهنامه، شاهنامه منثور ابوعلی محمدبن احمد بلخی است که ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه از آن سخن گفته است. از گفتار ابوریحان چنین استنباط می‌شود که شاهنامه

۲- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات، جلد اول، چاپ ششم، ۱۳۴۷، ص ۴۰۲.

شکست داده است. یا داستان کی‌شکن برادرزاده کاووس که به دست ترکان گرفتار و کشته شد. بسیاری از داستانها، نظیر داستانهای نریمان، سام، کیقباد، لهراسب، افراسیاب و گرشاسب که به طور تفصیل در این کتاب وجود داشته از میان رفته است و فقط بخشی از داستان گرشاسب به نقل از این شاهنامه در تاریخ سیستان باقی مانده است. قدیمی‌ترین مأخذی که در آن به شاهنامه مؤیدی اشاره شده، کتاب تاریخ بلعمی است، که این کتاب مقارن سال ۳۵۲ هجری قمری از روی تاریخ طبری ترجمه و تلخیص شده است. ابوالمؤید، دارای آثار منظوم و منثور بوده است. به عقیده جمعی از تذکره‌نویسان، به طوری که در تاریخ ادبیات زنده‌یاد استاد صفا آمده، نخستین سراینده

ابوعلی، کتابی معتبر و مستند به اسناد مهم زمان بوده است. در نگارش این کتاب از سیرالملوک عبدالله بن مقفع، محمد بن جهم برمکی، هشام بن ابوالقاسم، بهرام بن مردان شاه، بهرام بن مهران اصفهانی و از کتاب تاریخ متعلق به بهرام هروی مجوسی استفاده شده است.<sup>۳</sup>

سومین شاهنامه که آن هم به نثر بوده، شاهنامه ابومنصوری است. این شاهنامه بنا به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، سپهسالار خراسان که از نژاد دهقانان بوده و در آغاز امر از جانب ابوعلی احمد بن مظفر محتاج چغانی، سپهسالار خراسان و در سال ۳۴۹ هجری قمری، مجدداً از طرف ابوالقوارس عبدالملک بن نوح سامانی بدان سمت منصوب شد، تهیه و تنظیم شده است.

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، وزیر فرزانه‌ای به نام ابومنصور محمد بن عبدالله معمّری داشت. این وزیر فرزانه و دانشمند، خداوندان کتب و فرزندگان و دهقانان را از شهرهای مختلف گرد آورد. ماخ پیر خراسان را از هرات، یزدان داد پسر شاپور را از سیستان، ماهوی خورشید پسر بهرام را از نیشابور، شاذان پسر بُرّزین را از توس و...

اینان تاریخ ملی ایران از زمان کی نخستین (گیومرث) تا زمان یزدگرد شهریار گردآوری کردند. مآخذ کار این فرزندگان کتب و دفاتر قدیم و بعضی از روایات موثق شفاهی بوده است.

این شاهنامه از میان رفته و فقط مقدمه آن که به مقدمه ابومنصوری معروف است باقی مانده است. از شاهنامه یاد شده سه تن برای تنظیم آثار خود استفاده کرده‌اند، دقیقی، فردوسی و ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری در کتاب *عُزْرُ الاخبار ملوک فارس و سیرهم*.

شاهنامه ابومنصوری محصول دوران نخست سپهسالاری ابومنصور بر ایالت خراسان است. در شاهنامه فردوسی ابیاتی هست که اشاره به شاهنامه ابومنصوری دارد.

یکی نامه بد از گه باستان

فراوان بدو اندرون داستان

پراکنده در دست هر موبدی  
از او بهره‌ای برده هر بخردی  
یکی پهلوان بود دهقان نژاد  
دلیر و بزرگ و خردمند و راد  
ز هر کشوری موبدی سالخورد

بیاورد و این نامه را گرد کرد<sup>۴</sup>  
چهارمین شاهنامه، شاهنامه منظوم مسعودی مروزی است. اولین کسی که روایات حماسی مردم ایران را به نظم کشید، شاعری است به نام مسعودی مروزی که از کتاب منظوم او اطلاع چندانی در دست نیست.

در کتاب *البدء والتاریخ* (آفرینش و تاریخ) تألیف مطهر بن طاهر مقدسی که از کتب معتبر تاریخ و تألیف سال ۳۵۵ هجری قمری است، دو بار از این منظومه یاد شده است. نخست در پادشاهی گیومرث که می‌گوید: «و قد قال مسعودی فی قصیده المحبرة بالفارسیه»

نخستین گیومرث آمد به شاهی  
گرفتش به گیتی درون پیش گاهی  
چو سی سالی به گیتی پادشا بود

که فرمانش به هر جایی روا بود  
بار دوم در پایان روزگار ساسانیان که آورده است: «و يقول المسعودی فی آخر قصیده الفارسیه»  
سپری شد نشان خسروانا

چو کام خویش راندند در جهان  
به قول مقدسی، شاهنامه مسعودی مروزی در نیمه دوم قرن چهارم، کتاب مشهوری بوده است و ایرانیان آنرا بزرگ می‌دانستند و تصاویری بر آن افزودند و به عنوان تاریخی برای خود می‌پنداشتند.<sup>۵</sup>  
پنجمین شاهنامه که منظوم است، همان کتاب گشتاسب‌نامه متعلق به ابومنصور محمد بن احمد دقیقی است. وی در نیمه اول قرن چهارم هجری به دنیا آمد و از مداحان امرای آل محتاج بود و در خدمت امیر فخرالدوله ابومظفر احمد بن محمد

۳- ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۹۸-۹۹.

۴- ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۱۰۰.

۵- همان، ص ۱۶۰.



خروشی شنیدم ز گیتی بلند  
 که اندیشه شد پیر و من بی‌گزند  
 که ای نامداران و گردنکشان  
 که جست از فریدون فرخ نشان؟  
 فریدون بیدار دل‌زنده شد

زمین و زمان پیش او بنده شد<sup>۷</sup>  
 نظر به اینکه سال ۳۸۷ ه.ق، سال جلوس سلطان  
 محمود غزنوی است و فردوسی در آن هنگام ۵۸  
 ساله بوده، بنابراین تولد او مقارن سال ۳۲۹ هجری  
 قمری بوده است. یعنی در همان سالی که رودکی  
 چهره در نقاب خاک کشید و ستاره حیاتش غروب  
 کرد، خورشیدی تابان به نام فردوسی در آسمان  
 ادب ایران طلوع کرد. مرگ فردوسی را بین سالهای  
 ۴۱۱ تا ۴۱۶ هجری ذکر کرده‌اند.

به اعتقاد نگارنده، دانستن اینکه فردوسی فرزند  
 که بود، نامش چه بود و در چه سالی متولد شد،  
 چندان تفاوتی با ندانستن آن ندارد. زیرا فردوسی  
 فرزند زمان است که از پشت و ارستگی و حقیقت  
 در بطن قرون و اعصار متجلی شد. از پستان خرد  
 شیر نوشید، در گاهواره فضیلت و تقوا بزرگ شد و  
 سرانجام بر فراز ستیغ شکوهمند تاریخ ادب جهان  
 به صورت پروردگار سخن و رب‌التوابع اندیشه‌های  
 والای انسانی جلوه‌گر شد. او به‌عنوان مظهر  
 عالی‌ترین تجلیات ستوده انسانی و مبین ویژگی‌های  
 ملتی کهنسال، ابدی و جاویدان باقی خواهد ماند.  
 فردوسی خود نیز این جاودانگی را پیش‌بینی  
 می‌کرده است.

نمیرم از این پس که من زنده‌ام  
 که تخم سخن را پراکنده‌ام<sup>۸</sup>  
 بناهای آباد گردد خراب  
 ز باران و از تابش آفتاب  
 پی افکنم از نظم کاخی بلند  
 که از باد و باران نیاید گزند

۶- همان، ص ۱۶۳.

۷- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۳، ص ۱۱۱۴، ابیات  
 ۴۵۴۶-۴۷-۴۸.

۸- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۵، ص ۲۶۰۰، بیت ۹۶۱.

چغانی بود. از پادشاهان سامانی، منصور بن نوح و  
 پسرش نوح را مدح گفته است. دقیقی به امر نوح بن  
 منصور به نظم شاهنامه همت گماشت و هزار بیت و  
 یا به قول حمدالله مستوفی سه هزار بیت در ظهور  
 زردشت و داستان جنگ گشتاسب و ارجاسب  
 تورانی به نظم درآورد و ناگاه به دست غلام خود  
 کشته شد و شاهنامه او ناتمام ماند.  
 فردوسی در شاهنامه می‌گوید:

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار  
 بگفت و سرآمد بر او روزگار  
 از شاهنامه دقیقی هزار بیت باقی مانده که به  
 همت والای استاد توس در شاهنامه فردوسی  
 جاوید مانده است.<sup>۶</sup>

ششمین شاهنامه، شاهنامه فردوسی است.  
 فردوسی، در زمره معدود اشخاص سرشناسی  
 است که زندگی او در هاله‌ای از ابهام و تاریکی  
 مستور ماند تا آنجا که نام شاعر، تاریخ دقیق تولد و  
 مرگ، و حتی زادگاه او به درستی روشن نیست.

بنداری اصفهانی، در ترجمه‌ای که از شاهنامه به  
 زبان عربی (مقارن سال ۶۲۰ ه.ق) به عمل آورده،  
 فردوسی را منصور بن حسن نامیده است.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده که در سال  
 ۷۳۰ به رشته نگارش درآورده، فردوسی را  
 حسن بن علی ذکر کرده است.

در آتشکده آذر که به سال ۱۱۷۴ تدوین شده، از  
 او با عنوان حسن بن اسحاق شرف‌شاه یاد شده است.  
 نظامی عروضی در مجمع‌التوابع، که به  
 چهارمقاله عروضی شهرت دارد و تألیف سال ۵۵۱  
 یا ۵۵۲ هجری قمری می‌باشد، او را ابوالقاسم  
 فردوسی نامیده است.

زادگاه فردوسی به قول دولت‌شاه سمرقندی در  
 تذکرة الشعرا (۸۹۲) قریه رزان توس و به اعتقاد  
 نظامی عروضی قریه پاژ از توابع تابران توس  
 بوده است.

فردوسی در زمان جلوس سلطان محمود  
 غزنوی، ۵۸ ساله بوده است.

بدان که که بُد سال پنجاه و هشت  
 جوان بودم و چون جوانی گذشت



فردوسی شاهنامه را در روز ۲۵ اسفندماه ۴۰۰ هجری به پایان رسانده و در سالهای بعد بازنگریهایی در آن داشته است. سرآمد کنون قصه یزدگرد

به ماه سفندارمذ روز اِزْد ز هجرت شده پنج، هشتاد بار

به نام جهان داور کردگار<sup>۹</sup> در پاره‌ای از نسخ شاهنامه چنین آمده است:

ز هجرت بشد پنج هشتاد بار  
که گفتم من این نامه شاهوار<sup>۱۰</sup>

با توجه به ابیات زیر؛

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی<sup>۱۱</sup>

یا

به سی سال اندر سرای سپنج

بسی رنج بردم به امید گنج<sup>۱۲</sup>

یا

چو بر باد دادند رنج مرا

نبد حاصلی سی و پنج مرا<sup>۱۳</sup>

اگر بپذیریم که شعر اخیر هم از فردوسی باشد، آغاز سرودن شاهنامه بین سالهای ۳۶۵ تا ۳۷۰ هجری قمری بوده است. یعنی در زمان امرای سامانی و ۲۲ یا ۱۷ سال قبل از جلوس محمود غزنوی.

فردوسی هنگامی که برای سرودن شاهنامه به دنبال منابعی بوده، اشاره‌ای ضمنی به تاریخ شروع نظم شاهنامه دارد. فردوسی دوست مهربانی داشته که اندیشه خود را برای سرودن شاهنامه با او در میان می‌گذارد و این اندیشه بزرگ، مورد ستایش و تمجید دوست او قرار می‌گیرد و این هنگامی است که علی قول فردوسی:

سراسر زمانه پسر از جنگ بود

به جویندگان بر، جهان تنگ بود<sup>۱۴</sup>

زمانه سراسر پر از جنگ، مقارن است با اوضاع آشفته خراسان در سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱ هجری قمری. از سویی غوغای ستیز دیلمیان و امرای سامانی و از طرفی هنگامه پیکار عتبی وزیر نوح بن منصور با ابوالحسن سیمجور و علی سیمجور، در جایی آشوب نبرد بی‌امان فائق خاصه و در گوشه‌ای

فردوسی فرزند زمان است که از پشت وارستگی و حقیقت در بطن قرون و اعصار متجلی شد. از پستان خرد شیر نوشید، در گاهواره فضیلت و تقوا بزرگ شد و سرانجام بر فراز ستیغ شکوهمند تاریخ ادب جهان به صورت پروردگار سخن و رب‌النوع اندیشه‌های والای انسانی جلوه‌گر شد. او به‌عنوان مظهر عالی‌ترین تجلیات ستوده انسانی و مبین ویژگیهای ملتی کهنسال، ابدی و جاویدان باقی خواهد ماند.

هیاهوی ابوالعباس تاش، سراسر خراسان بزرگ را در شعله‌های سرکش و سوزان خشم و کینه‌توزی فرو برده بود.

در این بربریت عریان و درست در اوج سبعت تاریخ، که بیکارگی روح و عقیمی اندیشه را در پی داشت، نظم شاهنامه شروع شد و در دوران کبرای محمودی، عصر تحجر و تعصب و کبکبه استبدادی امرای غزنوی و قدرت‌ورزی کور و آزمندانۀ آنها بود که شاهنامه یعنی دادنامه صریح و جذاب و لرزاننده و کوبنده فردوسی علیه بیدادگریها، در قالبی حماسی و شعری شکوهمند و جاودانه پایان یافت. به عبارت دیگر، شاهنامه در عصر بی‌رحمی شروع و در دوره بی‌قلبی به پایان رسید.

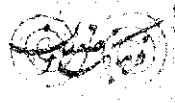
بدیهی است هیچ‌یک از این دو دوره، آرامش لازم و شرایط مناسب برای شروع و پایان کاری به عظمت و شگرفی شاهنامه را دارا نبوده است، فقط اراده استوار و عزم پولادین و انگیزه‌های مذهبی و ملی این بزرگمرد ادب جهان بوده که در مقابل تمام مشکلات و موانع و ناآرامی، چون کوه پای برجای ماند و تأییدات ربانی و الطاف یزدانی نیز یار و یاور او بوده است.

۹- شاهنامه چاپ مسکو، ج ۹، ص ۳۸۲، ابیات ۸۶۲-۸۶۱.

۱۰- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۵، ص ۲۶۰، بیت ۹۵۳.

۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ پیروز، تهران، ۱۳۳۳.

۱۴- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۲۳، بیت ۱۵۳.



نه عمر رستم واقعیست است نه رویین تنی  
 اسفندیار و نه وجود سیمرخ، اما همه  
 حقیقت است و این تبلور اغراق آمیز  
 آرمانهای بشری است در وجود پهلوانانی  
 خیالی. زندگی رستم واقعی نیست. تولد و  
 کودکی و پیری و مرگ او همه فوق بشری  
 است و یا شاید بتوان گفت غیر بشری.  
 ولی با این همه مردی حقیقی تر از رستم  
 و زندگی و مرگی بشری تر از آن او نیست.  
 او تجسم روحيات و آرزوهای ملتی است.

زنده یاد استاد حسن مسرور در این باره چه نغز  
 سروده است:  
 خدایت بدان کار پیروز کرد  
 شب تار ایران به تو روز کرد  
 شگفتا چنان همت پایدار  
 که سی سال بر جای ماند استوار  
 نه پیری تو را کرد در کار سرد  
 نه از بی نوایی شدت روی زرد  
 تنت گر ز پیری گران خیز بود  
 دماغ جوان آتشانگیز بود<sup>۱۵</sup>  
 فردوسی از دهقانان توس بود. کلمه دهقان، در  
 گذشته و روزگار فردوسی از بار معنوی وسیع و  
 گسترده ای برخوردار بوده است. در آن زمان به  
 ایرانیان اصیل و نژاده، دهقان گفته می شد و نیز به  
 کسانی که از درآمد املاک خود زندگانی نسبتاً  
 مرفهی داشتند، همچنین گاه لفظ دهقان به جای  
 کلمه ایرانی و ایرانیان به کار می رفته است.

ز ایران و از ترک و از تازیان  
 نژادی پدید آید اندر جهان<sup>۱۶</sup>  
 نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود  
 سخنها به کردار بازی بود  
 این دهقان آزاده و وارسته، سرمایه و جوانی و  
 همت والای خود را نثار نظم شاهنامه کرد. همه  
 چیز را از دست داد تا شاهنامه را به چنگ آورد، اما  
 سرایش شاهنامه زمانی پایان گرفت که گامهای  
 فردوسی در رفتار ناتوان و دستهای لرزان و  
 مرتعش بود.

تهیدستی و سال نیرو گرفت  
 دو دست و دو پای من آهو گرفت  
 یا

نماندم نمکسود و هیزم، نه جو  
 نه چیزی پدید است تا جو درو<sup>۱۷</sup>  
 مرا دخل و خورد از برابر بدی  
 زمانه مرا چون برادر بدی  
 تگرگ آمد امسال بر سان مرگ  
 مرا مرگ بهتر بدی زان تگرگ  
 در هیزم و گندم و گوسفند  
 بیست این برآورده چرخ بلند  
 فردوسی برای رهایی و نجات از چنگال مهیب  
 و مرگ آور فقر و نیستی، ناگزیر است به منظور  
 دریافت پاداشی، شاهنامه را به صاحب قدرتی،  
 تقدیم کند.

بپیوستم این نامه باستان  
 پسندیده از دفتر راستان<sup>۱۸</sup>  
 که تا روز پیری مرا بر دهد  
 بزرگی و دینار و افسر دهد  
 در این هنگام دربار سلطان محمود غزنوی مرکز  
 تجمع شاعران پارسی گوی است. شاعرانی که جز  
 مدح محمود و ایاز و ستایش باز شکاری سلطان،  
 گویا هیچ رسالتی برای خود قایل نبودند. البته در  
 شاهنامه هم مدح محمود و ثنای او به چشم  
 می خورد، ولی از همه چیز و همه جا هویدا است که  
 این مدح و ستایش، داغ قبول اجبار عصر و  
 مقتضیات زمان بوده است.

احتمالاً واسطه آشنایی فردوسی با دربار سلطان  
 غزنوی، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر  
 بوده است.  
 کجا فضل را مسند و مرقد است  
 نشستگه فضل بن احمد است

۱۵- راز الهام، دیوان اشعار زنده یاد مسرور، چاپ کیهان،  
 آذرماه ۱۳۳۸.  
 ۱۶- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۵، ص ۲۵۶۲، بیت ۱۳۴.  
 ۱۷- شاهنامه در سیاقی، ج ۴، ص ۱۸۳۹، بیت ۶۹۸.  
 ۱۸- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۳، ص ۱۱۱۳، بیت ۳۲ و ۳۳.

ظاهراً شاهنامه زمانی به محمود تقدیم شد که دوران بزرگی و عظمت فضل بن احمد رو به پایان و یا شاید مغضوب و زندانی بوده است. تصادفاً جانشین فضل، یعنی میمندی وزیر، گرایش خاصی به زبان تازی داشته و خود محمود هم برخلاف آنچه شایع بوده، ادب شناس و سخن سنج نبوده و اگرچه مرکز محیط ادبی دربار خود بوده ولی هرگز روح آن نبوده است.

محمود، مردی خردستیز و دین ستیز بود و چنان متکبر و خودخواه و مستبد که حدی بر آن متصور نیست. زمانی خطاب به استاد فرزانه، ابوریحان بیرونی می گوید: «یا بوریحان، اگر خواهی از نعمت من برخوردار باشی، سخن بر مراد دل من گوی، نه بر سلطنت علم خویش.»

محمود [غزنوی] عبدالصمد اول، استاد ابوریحان را به تهمت قرمطی بودن کشت. محمد بن حسن فورک اصفهانی را که متکلم و فقیه بود، به علت آنکه در غزنه بر پیروان عبدالله کرام که از مقتدایان محمود بود غلبه یافت، دستور داد در راه نیشابور مسموم کردند. ابونصر منصور بن علی بن عراق از دانشمندان بزرگ ریاضی را در فتح خوارزم کشت. فقیه ابو عبدالله محمد بن احمد معصومی را که از بزرگترین شاگردان ابن سینا بود و ابن سینا رساله عشق را به نام و به خواهش او نوشته بود در سال ۴۲۰ کشت.

سلطان محمود هنگام فتح ری، صدها دانشمند، فقیه، متکلم و فیلسوف را دستگیر کرد. جمعی را در پوست گاو پیچید و روانه غزنه کرد. گروهی را به شاخه های درخت آویخت و حاصل سالها رنج و ایثار آنان، یعنی کتابهایشان را به صورت توده ای انبوه در زیر پای به دار آویختگان انباشت و کتابها را آتش زد. نویسنده و کتاب و درخت را سوزاند. این گوشه ای از چهره کریه و غیرانسانی این سلطان جابر است.<sup>۱۹</sup>

آنچه به طور اختصار درباره محمود عنوان شد و آنچه که در پی خواهد آمد مجموعاً سبب شد تا شاهنامه، آنچنان که درخور عظمت و مقام بلند و شامخ آن است مورد اقبال دربار غزنوی واقع نشود.

درباره فردوسی، حکیم توانای ادب فارسی، گفتنی بسیار است. فردوسی انسانی است اصیل و وارسته، و مسلمانی شیعه.

حکیم این جهان را چو دریا نهاد  
برانگیخته موج از او تندباد  
چو هفتاد کشتی بر او ساخته  
همه بادبانها برافراخته  
یکی پهن کشتی به سان عروس

بیاراسته، همچو چشم خروس  
محمد بدو اندرون با علی  
همان اهل بیت نبی و ولی  
خردمند کز دور دریا بدید  
کرانه، نه پیدا و بن ناپدید  
بدانست کو موج خواهد زدن  
کس از غرق بیرون نخواهد شدن

به هل گفت اگر با نبی و وصی  
شوم غرقه دارم دو یار وفی  
همانا که باشد مرا دستگیر  
خداوند تاج و لوا و سریر  
اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و وصی گیر جای<sup>۲۰</sup>  
و محمود پادشاهی است متعصب در شیوه تسنن تا  
آنجا که می گوید: «بدین خلیفه خرف شده باید  
نبشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در  
همه جهان و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و  
درست گردد بر دار می کشند.»<sup>۲۱</sup>

فردوسی در قسمت پهلوانی شاهنامه، عنصر  
ترک تورانی را که همواره با مردم ایران در ستیز و  
دشمنی بوده تحقیر کرد، در حالی که محمود،  
ترک نژاد و بسیار متعصب بوده است.

فردوسی هرگاه که ادوار تلخ و رنج آور تاریخ  
ایران را که مردم اسیر تنگ نظری های شاهان مستبد

۱۹- احمد علی رجائی، مجله یغما، سال سی، شماره ۷ و ۸.

۲۰- شاهنامه، متن انتقادی از روی چاپ مسکو، به کوشش  
دکتر حمیدیان، ج ۱، ص ۱۹.

۲۱- تاریخ بیهمی، به تصحیح دکتر فیاض، چاپ دوم،  
ص ۲۲۷.



و خون آشام بوده‌اند توصیف می‌کند، بدون شک گوشه‌چشمی هم به دوران محمود و محیط پیرامون خود داشته است و این نمی‌تواند از دید تیزبین محمود و درباریان و معاندان فردوسی دور مانده باشد.

نهان گشت کردار فرزنانگان  
پراکنده شد کام دیوانگان<sup>۲۲</sup>  
هنر خوار شد، جادوی ارجمند  
نهان راستی، آشکارا گزند  
شده بر بدی دست دیوان دراز  
به نیکی نرفتنی سخن جز به راز  
ابیات فوق که بیانگر اوضاع ایران در عهد ضحاک است، مبین دید فردوسی نسبت به دربار محمود غزنوی است.

سلطان محمود مردی است بسیار مغرور و مایل است تمام بزرگان کشوری و سران لشکری در مقابل او تعظیم و تکریم کنند و رکاب اسب سلطان را ببوسند. در حالی که فردوسی تصویرگر و چهره‌پرداز فرماندهان و سپهبدانی چون رستم، گوردز کشاورز و توس نوذر است. گوردز در تمام دوران زندگی پرفراز و نشیب خود اندرزگوی شاهان بوده است، خطاب به کیکاووس شاه مستبد و خودخواه کیانی می‌گوید:

بدو گفت گوردز بیماز ستان<sup>۲۳</sup>  
تو را جای زیباتر از شاز ستان  
به دشمن دهی هر زمان جای خویش  
نگویی به کس، بیهده رای خویش  
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد  
سرت زآزمایش نگشت اوستاد

توس سپهبد در مقابل کیخسرو در آغاز امر تسلیم نمی‌شود و او را به سلطنت نمی‌پذیرد و فریبرز کاووس را سزاوار سلطنت می‌داند و خطاب به گیو گوردز که از طرفداران سلطنت کیخسرو است می‌گوید:

همی بی من آیین و رای آورید  
جهان را به نو کدخدای آورید<sup>۲۴</sup>  
نباشم بدین کار همداستان  
ز خسرو مزن پیش من داستان

جهاندار کز تخم افراسیاب  
نشانیم، بخت اندر آید به خواب  
نخواهیم شاه از نژاد پشنگ  
فسیله نه نیکو بود با پلنگ  
فریبرز کاووس فرزند شاه  
سزاوارتر کس به تخت و کلاه  
جهان‌پهلوان رستم، کاووس را سزاوار سلطنت  
نمی‌داند.

تهمتن برآشفت با شهریار  
که چندین مدار آتش اندر کنار<sup>۲۵</sup>  
همه کارت از یکدگر بدتر است  
تو را شهریاری نه اندر خور است  
رستم به خاطر مصالح کشور و مردم ایران،  
سودابه همسر سوگلی کاووس شاه را گردن می‌زند  
و نیارست گفتن کس او را درشت.

ز پرده به گیسوش بیرون کشید  
ز تخت بزرگیش در خون کشید<sup>۲۶</sup>  
به خنجر به دو نیم کردش به راه

نجنبید بر جای کاووس شاه  
اگر چنین فرماندهانی که فردوسی در شاهنامه پرورده و معرفی کرده - که فکر و اندیشه آنها بر ضد همه عواملی است که می‌خواهند معنی را از زندگی انسان بگیرند - بخواهند سرمشق بزرگان و فرماندهان محمودی واقع شوند واقعاً بدا به حال محمود.

استاریکف شاهنامه‌شناس معروف روسی می‌گوید: «شاهنامه فردوسی، مانند هر اثر هنری با عظمت، دارای اهمیت عظیم اجتماعی و سیاسی

۲۲- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۱، ص ۳۲، بیت‌های ۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲.

۲۳- شاهنامه، چاپ مسکو، ص ۱۵۴، بیت‌های ۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷.

۲۴- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۳، ص ۲۳۷، بیت‌های ۳۵۹۸-۳۵۹۷-۳۵۹۶-۳۵۹۵ و بیت ۳۶۰۱.

۲۵- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص ۲۰۰، داستان سهراب، بیت ۳۸۳.

۲۶- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، داستان سیاوش، ص ۱۷۲، بیت ۲۶۲۷ و ۲۶۲۶.





این فرهنگ است که پس از گذران یک بحران و تب‌لرزه هزارساله به مرحله نوجوانی می‌رسد و فریدون و ایرج و منوچهر ظاهر می‌شوند و پس از آن دوران جوانی و غرور و افتخار است که روزگار کاووس و کیخسرو است.<sup>۲۸</sup>

فردوسی در مورد اشکانیان می‌گوید:

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام

از این روی در شاهنامه زنجیره این تمدن و فرهنگ حلقه مفقوده‌ای دارد.

به هر صورت این فرهنگ قدم به دوران بلوغ عقلانی و عصر خردمندی خود می‌گذارد، در دوره ساسانیان و اوج آن در زمان انوشیروان و تجلی درخشان آن، دانشگاه و بیمارستان بزرگ گندی‌شاپور است و کم‌کم از دوره خسرو پرویز به بعد دوره فترت و زوال تدریجی آن فراهم می‌شود. آقای دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب ارزنده و گرانقدر خود فردوسی و شاهنامه می‌نویسد:<sup>۲۹</sup>

«شاهنامه، داستان رویارویی خصلت نیکان و بدان و پهلوانان و جباران، ایران و انیران و عناصر اهورایی و اهریمنی و جلوه‌گاه آرمانها، امیدها و ناامیدها و روزهای تاریک و روشن مردم ایران است. و از این لحاظ در عرصه پهنای فرهنگ و ادب ایران زمین منحصر به فرد است.

جهانبینی ژرف و حکمت فردوسی در سراسر شاهنامه متجلی است. راز سرگذشت و سرنوشت بشر، مبارزه بی‌پایان خیر و شر، جبر سهمگین، آفرینش و اختیار محدود بشر، ارتباط مستقیم تأیید الهی با کیفیت پندار و کردار انسان، تداوم هویت ایرانی، ضرورت آگاهی ایرانیان از نشیب و فراز سرگذشت خود و هوشیاری نسبت به سرنوشت



بوده است، بنابراین پذیرفتن یا نپذیرفتن منظومه باید از لحاظ تلقی و مفهوم اجتماعی و سیاسی و اهمیت آن بدون منظور نمودن ارزش جمال‌پسندانه آن مورد توجه واقع شود. مزایا و محاسن هنری منظومه و استادی مصنف آن مورد شک و تردید نیست. بنابراین تمام امور مربوط می‌شود به سیاست محمود غزنوی در موقع تقدیم شاهنامه».<sup>۲۷</sup>

### موضوع شاهنامه

شاهنامه تاریخ است؛ از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض سلسله ساسانی و مرگ یزدگرد شهریار در سال ۳۱ یا ۳۲ هجری قمری. برداشت فردوسی از تاریخ صورت حماسی دارد. یعنی: جهان پهنه تاخت و تاز و دلاوریهای گردان و گردن‌فرازان یک ملت است، این ملت در مرکز و قلب جهان جای دارد و اقوام و ملل دیگر در کنار و حاشیه آن واقع شده‌اند. در شاهنامه، تاریخ با گيومرث که نخستین فرمانروای ایران و همه جهان است آغاز می‌شود.

از دیدگاه فردوسی در شاهنامه، در سرزمین ایران، اساس فرهنگ و تمدن با پیدا شدن گيومرث، هوشنگ و جمشید آغاز می‌شد و این دوران کودکی

۲۷- استاریکف، شاهنامه و فردوسی، ترجمه رضا آذرخشی، سازمان کتابهای جیبی، چاپ دوم، سال ۱۳۴۱، ص ۹۳-۹۲.

۲۸- مجله یقما، شماره مسلسل ۳۴۴، سال سی‌ام، شماره دوم، اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۶.

۲۹- منوچهر مرتضوی، فردوسی و شاهنامه، فراهایی از مقدمه و متن، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.



### دوره‌های شاهنامه

شاهنامه بر سه دوره تقسیم می‌شود:

نخست؛ دوره اساطیری؛ این دوره از سلطنت گیومرث شروع می‌شود و ادامه آن در دوران پادشاهی هوشنگ و طهمورث و جمشید است و با قیام کاوه آهنگر و اسارت ضحاک ماردوش به دست فریدون خاتمه می‌پذیرد. در این دوران، شاهان بیشتر با دیوان و گمراهان در حال ستیز و پیکار بوده‌اند.

به گیتی نبودش کسی دشمنان

مگر بدکنش ریمن آهرمنا<sup>۳۰</sup>  
در عین حال اساس تمدنی ریخته می‌شود و بسیاری از مجهولات اولیه زندگی کشف می‌شود. از جمله پیدایش آتش در دوره هوشنگ است.

۳۰- این مصراع براساس چاپ مسکو چنین است: به رنگ فسون و بهانه مدان

۳۱- شاهرخ مسکوب، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، چاپ دوم، فروردین ماه ۱۳۴۸، ص ۵.

۳۲- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۲۹.

خویش و... پیام اساسی و کلی شاهنامه است. فردوسی خود در شاهنامه می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان

به یکسان روش در زمانه مدان<sup>۳۰</sup>

از او هرچه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد

چند نکته مهم در این دو بیت چشمگیر است.

- داستانهای ملی با دروغ و افسانه فرق دارد.

- صحت این داستانها را در دایره حقیقت و امکان

باید جست‌وجو کرد، نه در عرصه واقعیت تاریخی.

- مطالب شاهنامه رمز و تمثیل است و قابل حمل بر

مصادیق کلی.

عمر دراز شخصیت‌های شاهنامه، چهره

شکست‌ناپذیر رستم، روین تنی اسفندیار و...

هیچ کدام، یک واقعه تاریخی نیست، بلکه هر یک

تمثیلی است و هم‌انگیز از آرمانها، سرنوشتها و

ادوار مه‌آلود تاریخ و امیدها و اعتقادات مردم ایران»

آقای شاهرخ مسکوب، در مقدمه رستم و

اسفندیار می‌گوید: «نه هرگز مرد ششصد

ساله‌ای در جهان بود و نه روین تنی و نه سیمرغی،

تا کسی را یاری کند. اما آرزوی عمر دراز و

بی‌مرگی همیشه بوده است و در بیچارگی، امید

یاری از غیب هرگز انسان را رها نکرده است.

نه عمر رستم واقعیت است نه روین تنی اسفندیار

و نه وجود سیمرغ، اما همه حقیقت است و این

تبلور اغراق‌آمیز آرمانهای بشری است در وجود

پهلوانانی خیالی. زندگی رستم واقعی نیست. تولد و

کودکی و پیری و مرگ او همه فوق بشری است و یا

شاید بتوان گفت غیر بشری. ولی با این همه مردی

حقیقی‌تر از رستم و زندگی و مرگی بشری‌تر از آن

او نیست. او تجسم روحیات و آرزوهای ملتی

است. این پهلوان، تاریخ - آنچنان که رخ داد - نیست

ولی تاریخ است آنچنان که آرزو می‌شد. و این تاریخ

برای شناختن اندیشه‌های ملتی، که سالها چنین

جامه‌ای بر تصورات خود پوشاند، بسی گویاتر از

شرح جنگها و کشتارهاست» بنابراین تاریخ نشانه‌ای

است از تلاطم امواج و شاهنامه، مظهری از زندگانی پنهان

و تپش حیات در اعماق.



برآمد به سنگ گران سنگ خرد  
همان و همین سنگ بشکست گرد<sup>۳۳</sup>  
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ  
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ  
نشد مار کشته ولیکن ز راز  
از این طبع سنگ آتش آمد فراز  
در همین عصر است که ایرانیان موفق به کشف  
آهن و استخراج آن از سنگ می شوند.

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ  
به آتش ز آهن جدا کرد سنگ<sup>۳۴</sup>  
سر مایه کرد آهن آبگون  
کز آن سنگ خارا کشیدش برون  
آیین کشت و زرع، تهیه لباس از پوست  
حیوانات، ساختن وسایل و نیز آلات جنگ از آهن،  
زدن خشت از گل و نوع بسیار ابتدایی پزشکی و  
درمان و استفاده از نوعی کشتی های اولیه رهاورد  
این دوره است.

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد  
از آهنگری اره و تیشه کرد<sup>۳۵</sup>  
چو این کرده شد چاره آب ساخت  
ز دریاها رودها را بساخت  
به جوی و به رود آبها راه کرد  
به فر کئی رنج کوتاه کرد<sup>۳۶</sup>  
بر این گونه از چرم پویندگان  
بپوشید بالای گویندگان<sup>۳۷</sup>  
به فر کئی نرم کرد آهنا  
چو خود و زره کرد و چون جوشنا  
چو خفتان و تیغ و چو برگستوان

همه کرد پیدا به روشن روان<sup>۳۸</sup>  
هر آنچه از گل آمد چو بشناختند  
سبک خشت را کالبد ساختند<sup>۳۹</sup>  
پزشکی و درمان هر دردمند  
در تندرستی و راه گزند<sup>۴۰</sup>  
همان رازها کرد نیز آشکار  
جهان را نیامد چنو خواستار  
گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب

ز کشور به کشور گرفتنی شتاب  
دوم؛ عهد پهلوانی؛ این دوره با قیام کاوه آهنگر

علیه بیدادگری های ضحاک شروع می شود و با مرگ  
جهان پهلوان رستم و سلطنت بهمن خاتمه می پذیرد.  
در این دوره است که پهلوانان و دلاوران بزرگ  
ظاهر می شوند. دوره ای که پر است از نبردهای  
طولانی و کینه توزیها و انتقام کشی ها و همزمان است  
با تجلی و ظهور پهلوانان بزرگ و نامی، مانند سام،  
زال، قارن کاویان، رستم، فرامرز، زواره، گودرز  
کشواد، گیو، بیژن، توس نوذر، گستهم نوذر، گستهم  
گژدهم، فرهاد، زنگه شاوران، رهام گودرز، هجیر،  
گرگین میلاد، زیر سپهد و اسفندیار در ایران، و  
افراسیاب، ویسه، پیران ویسه و برادران او، هومان،  
کلباد، نستین، لهاک، ییلسم، فرشیدورد، شیده فرزند  
افراسیاب و روین فرزند پیران در توران زمین.

تقسیم جهان بین سلم و تور و ایرج، پسران  
فریدون، قتل ایرج به دست سلم و تور، ظهور  
منوچهر نواده دختری ایرج و کشتن سلم و تور به  
کین خواهی ایرج، داستان هفت خوان رستم در  
مازندران، جنگ هاماوران، داستان غم انگیز رستم و  
سهراب، سوگنامه سیاوش، انتقام خون سیاوش،  
سرکشی توس سپهد در مقابل کیخسرو، داستان  
کشته شدن فرود سیاوش، جنگ پشن یالاون،  
داستان کاموس کشانی، داستان خاقان چین، داستان  
یا افسانه اکوان دیو، داستان بیژن و منیژه، جنگ  
دوازده رخ، جنگ بزرگ کیخسرو و کشته شدن  
افراسیاب، جنگهای گشتاسب و ارجاسپ تورانی،  
هفت خوان اسفندیار و کشته شدن ارجاسپ و  
بالاخره داستان داستانها؛ نبرد رستم و اسفندیار  
مربوط به این دوره از شاهنامه است.

در دوره پهلوانی، رستم، فرزند زال با  
عنوانهای تهمن، ییلتن، جهان پهلوان، یل تاج بخش،  
خداوند رخس، پور زال و غیره بخش عظیمی از  
دوره پهلوانی را به دلاوریهای خود اختصاص  
داده است. بیشتر دوران پهلوانی شاهنامه بر  
محور وجود رستم که هم به زور بازو و هم

۳۳ تا ۳۵، چاپ مسکو، ج ۱، صفحات ۳۶-۳۳ و ۴۱-۳۹.

۳۶. به فرخندگی رنج کوتاه کرد.

۳۷ تا ۴۰، چاپ مسکو، ج ۱، صفحات ۳۶-۳۳ و ۴۱-۳۹.

به فرزاندگی و خرد شهرت دارد می چرخد.

آیا هر مرد تناور نیرومند دشمن شکنی می تواند رستم باشد و یا رستم بودن واجد شرایط خاصی بودن است. نجات بخشی رستم، شکست ناپذیری او، صاحب خیمه سبز بودن که رنگ باروری و حیات و بهار است، نفوذ معنوی رستم، آزادگی رستم، دفاع رستم از آزادگان، پناه و ملجأ آزادگان بودن، دوری از تعصب و خشک اندیشی، زندگی آرمانی و فکر رستمی، امتیازاتی است که او را در مقام سنجش با دیگر پهلوانان در اوج قرار می دهد. استاد دکتر اسلامی ندوشن در اثر گرانقدر خود «داستان داستانها» می گوید:<sup>۴۱</sup>

«از جنگ تن به تن رستم و اسفندیار که بگذریم، در معنی نبرد تن به تن دیگری نیز جریان دارد و آن میان فردوسی و رستم است. رستم برای فردوسی هم دوست است و هم هماورد. او باید در کلام به همان بلندی برسد که وی در پهلوانی رسیده است. در واقع، تنها کسی که در برابر پهلوان سیستانی مغلوب ناشدنی ماند، دهقان طوس بود. فردوسی در جاهایی به اوج می رسد که پای رستم در کار است و جنگ رستم و اسفندیار تارک این اوج است. داستان رستم و اسفندیار بیشتر از هر قسمت دیگر شاهنامه امکان یافته است تا تنوع و غنای هنر شاعرانه فردوسی را در خود جای دهد. او که در اینجا می خواهد با دوران پهلوانی شاهنامه وداع کند، گویی شبیه به آرش می شود که تمام نیروی حیاتی خود را در آخرین تیرش نهاده است. در آن، جای جای کلام به درجه ای می رسد که تاکنون هیچ آفریده ای از آن بلندتر نرفته است. راز هنر فردوسی در اینجا در عروج و پرش کلام است.

سوم؛ دوران تاریخی؛ این عصر از سلطنت بهمن شروع می شود و تا انقراض دولت ساسانیان ادامه دارد. در این دوره داستانها به تاریخ نزدیکتر است. قهرمانان افراد معمولی و جنگجویان افراد واقعی و تاریخی اند. در این قسمت، لحن اشعار شکوه و جلال دوره پهلوانی را ندارد، اما از جهت عنوان مطالب سیاسی و اجتماعی و بیان حکمت، مقام شامخی را داراست.

## شعر فردوسی

اشعار فردوسی در شاهنامه منحصر به اشعار حماسی نیست، زیرا شاهنامه با آن عظمت، کتاب زندگی است. کتاب حیات مردمی متمدن است که در زندگی آنها همه چیز هست. ایمان، تقوا، عشق، طبیعت، عفت، امید، شکست، پیروزی و خلاصه آنچه لازمه زندگی است.

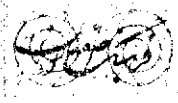
فردوسی در تمام این زمینه ها طبع آزمایی کرده است و در مجموع، سرود هستی ملتی را سروده است. در هنگام خلق و آفرینش تصاویر شاهنامه و در بیان اوصاف میدان جنگ و پیکار و در وصف طبیعت و زیباییها، در طلوع و غروب خورشید، شاهین دور پرواز فکر و اندیشه فردوسی تا آنجا در اوج بوده است که برای آن حد و مرزی نمی توان قایل شد. تبیین شعر فردوسی و ارائه آن به صورت نثر در توان کسی است که جادوی سخنش با سحر حلال کلام فردوسی پهلوزند و هیچ سخنی نمی تواند جز شعر فردوسی، ترجمان احساس فردوسی قرار گیرد. از این روی چه بهتر که خواننده سخن معجزه آسای او باشیم.

### وصف شب

شبی چون شبه روی شسته به قیر  
نه بهرام پیدا، نه کیوان نه تیر<sup>۴۲</sup>  
دگرگونه آرایشی کرد ماه  
بسیج گذر کرد بر پیشگاه  
شده تیره اندر سرای درنگ  
میان کرده باریک و دل کرده تنگ  
ز تاجش سه بهره شده لاژورد  
سپرده هوا را به زنگار و گرد  
سپاه شب تیره بر دشت و راغ  
یکی فرش گسترده از پر زاغ

۴۱- محمدعلی اسلامی ندوشن، داستان داستانها، رستم و اسفندیار، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ۹۴، بهمن ماه ۱۳۵۱، ص ۲۵۱.

۴۲- شاهنامه، چاپ مسکو، مقدمه داستان بیژن و منیژه، ج ۵، ص ۶.



اشعار فردوسی در شاهنامه منحصر به اشعار حماسی نیست، زیرا شاهنامه با آن عظمت، کتاب زندگی است. کتاب حیات مردمی متمدن است که در زندگی آنها همه چیز هست. ایمان، تقوا، عشق، طبیعت، عفت، امید، شکست، پیروزی و خلاصه آنچه لازمه زندگی است. فردوسی در تمام این زمینه‌ها طبع آزمایی کرده است و در مجموع، سرود هستی ملتی را سروده است.

دلآوری جنگ آزموده و پهلوانی تجربه آموخته است، آغازگر جنگ سهمگین و بی‌امانی است. چپ لشکر و میمنه سپاه افراسیاب را درهم می‌شکند. رستم جوان تحت تأثیر شجاعت بی نظیر قارن قرار می‌گیرد و در عین اینکه شیفته دلاوریهای اوست می‌خواهد کاری را انجام دهد که قارن با همه دلآوری و شجاعت بدان دست نیازیده و آن حمله به قلب سپاه توران یعنی جایگاه استقرار افراسیاب، رب النوع بی نظیر و بلامنازع میدانهای رزم و پیکار است.

چه رستم بدید آنکه قارن چه کرد چگونه بود ساز جنگ و نبرد<sup>۴۳</sup> به پیش پدر شد بپرسید از اوی که با من جهان پهلوانا بگوی که افراسیاب آن بداندیش مرد کجا جای گیرد به دشت نبرد چه پوشد، کجا بفرزاد درفش

که پیداست تابان درفش بنفش زال که خود پرورده میدانهای جنگ و ستیز است، زال که شناخت کاملی از جنگ آوری افراسیاب دارد، زال که از خطرات مرگ بار رویارویی با افراسیاب آگاه است. نخست رستم را به بردباری و خویشن داری توصیه می‌کند:

۴۳- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۲، ص ۸۲۷، بیست‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷.

۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ شاهنامه چاپ مسکو، ج ۲، ص ۶۴-۶۵.

نمودم ز هر سو به چشم اهرمن  
چو مار سیه باز کرده دهن  
چو پولاد زنگار خورده سپهر  
تو گفتی به قیر اندر اندوده چهر  
هر آنکه که بر زد یکی باد سرد  
چو زنگی برانگیخت ز انگشت گرد  
فرمانده گردون گردان به جای  
شده سست خورشید را دست و پای  
نه آوای مرغ و نه هرآی دد  
زمانه زیان بست از نیک و بد  
فردوسی با وزیدن باد در این شب تاریک موج سیاهی را در حرکت می‌دیده است و سیاه‌پوست انگشت‌گری را مجسم می‌کند که هنگام بیختن زغال ذرات سیاهی در فضای پیرامونش پراکنده و متموج است. شبی تاریک و به تمام معنی ظلمانی که نه آواز مرغ شباهنگ به گوش می‌رسد و نه غرش جانوری درنده، سکوت مطلق حاکم بر شب را می‌شکند. طبیعت در خواب محض فرو رفته است.

#### دمیدن صبح و طلوع خورشید

چو از کوه بفروخت گیتی‌فروز

دو زلف شب تیره بگرفت روز<sup>۴۳</sup>

از آن چادر قیر بیرون کشید

به دندان لب ماه در خون کشید

یا

چو خورشید تابان برآورد سر

سیه زاغ پزان فرو برد سر

#### وصف پهلوانان در شاهنامه

فردوسی در توصیف دلاوران و پهلوانان بنام شاهنامه به منظور اینکه اثر سخنش بیشتر باشد و بهتر خواننده را تحت تأثیر قرار دهد، معمولاً پهلوانی را از زبان پهلوان دیگری توصیف می‌کند و طبیعی است تأثیر بخشی سخن، روی شنونده مضاعف، بل ده‌چندان است.

در آغاز پادشاهی کیقباد، نخستین شاه از دودمان کیانی و هنگام نبرد او با افراسیاب، رستم برای اولین بار در یک پیکار بزرگ شرکت کرده است. قارن کاویان، سپهسالار سپاه ایران است که





تورانیان به همراه او. پس از رسیدن به توران،  
درگزارش وضعیت میدان جنگ به پدرش پشنگ  
و در توجیه شکست خویش رستم را چنین  
توصیف می‌کند:

سواری پدید آمد از پشتِ سام  
که دستانش رستم نهاده‌ست نام<sup>۴۹</sup>  
بیامد به‌سان نهنگ دُرّم  
که گفתי زمین را بسوزد به دم  
ز گرزش هوا پر شد از چاک‌چاک  
نیرزید جانم به یک مشت خاک  
درفش مرا دید بر یک کران  
به زین اندر آورد گرز گران  
چنان برگرفتم ز زین خدنگ  
که گفתי ندارم به یک پشه سنگ  
بدان زور هرگز نباشد هژبر  
دو پایش به خاک اندر و سر به ابر  
تو دانی که شاهی دل و چنگ من  
به چنگ اندرون زور و آهنگ من  
به دست وی اندر یکی پشه‌ام  
وز آن آفرینش در اندیشه‌ام  
چه دریاش پیش و چه بپر بیان  
چه درنده‌شیر و چه پیل ژیان  
همی تاخت یکسان چو روز شکار  
به بازی همی آمدش کارزار

توصیف رخس  
سیه‌چشم و بور ابرش و گاودم  
سیه‌خایه و تند و پولادسم<sup>۵۰</sup>  
تنش پرنگار از کران تا کران  
چو داغ گل سرخ بر زعفران  
چو بر آب بودی چو بر خشک راه  
به روز از خور افزون بُد و شب ز ماه  
پی مورچه بر پلاس سیاه  
شب تسیره دیدی دو فرسنگ راه

داستان رستم و اسفندیار بیشتر از هر قسمت  
دیگر شاهنامه امکان یافته است تا تنوع و  
غنای هنر شاعرانه فردوسی را در خود جای  
دهد. او که در اینجا می‌خواهد با دوران  
پهلوانی شاهنامه وداع کند، گویی شبیه به  
آرش می‌شود که تمام نیروی حیاتی خود را در  
آخرین تیرش نهاده است. در آن، جای جای  
کلام به درجه‌ای می‌رسد که تاکنون هیچ  
آفریده‌ای از آن بلندتر نرفته است. راز هنر  
فردوسی در اینجا در عروج و پرش کلام است.

بدو گفت زال ای پسر گوش دار  
یک امروز با خویشتن هوشدار<sup>۴۵</sup>  
و چون فرزند را آماده پیکار می‌بیند افراسیاب را  
چنین وصف می‌کند:  
که آن ترک در جنگ نراژدهاست  
دم‌آهنج و در کینه ابر بلاست<sup>۴۶</sup>  
شود کوه آهن چو دریای آب  
اگر بشنود نام افراسیاب  
درفشش سیاه است و خفتان سیاه  
ز آهنش ساعد ز آهن کلاه  
از او خویشتن را نگه‌دار سخت  
که مردی دلیر است و پیروزبخت  
رستم متوجه قلب سیاه توران می‌شود.  
افراسیاب شگفت‌زده از پیرامونیان می‌پرسد.

کدام است کاین را ندانم به نام  
یکی گفت این پورِ داستان سام<sup>۴۷</sup>  
نبینی که با گرز سام آمده‌ست  
جوان است و جویای نام آمده‌ست  
رستم به افراسیاب نزدیک می‌شود، کمربند او  
را می‌گیرد، وی را به آسانی از پشت زین جدا  
می‌کند و متوجه لشکرگاه ایرانیان می‌شود. اما  
دوال کمربند افراسیاب بر اثر تلاش فزون از حد او  
دوام نمی‌آورد.

گسست و به خاک اندر آمد سرش  
سواران گرفتند گرد اندرش<sup>۴۸</sup>  
تورانیان افراسیاب را از چنگ رستم رها  
می‌کنند. افراسیاب از میدان رزم می‌گریزد و

۴۸. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص ۶۵، بیت ۴۹.

۴۹. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص ۶۶.

۵۰. شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۱، ص ۲۵۶، ابیات ۱۱۱-۱۰۸.



بیت اخیر برداشتی است از ادبیات اوستایی. در دین یشت پاره ۹ و ۱۰ چنین آمده است:

«زردشت چیستا، ایزد دانش را بستود و پس از نیایش خواست که به او بخشیده شود. زور در پاها، شنوایی در گوشها، نیرو در بازوان، راستی و استواری در سراسر تن، نیروی بینایی‌یی که اسب داراست که در شب تیره اگرچه باران باشد و زاله فرو ریزد و تگرگ فرود آید. یک موی اسب را که بر زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه آن موی از یال یا دم اسب است.»<sup>۵۱</sup>

### وصف زیبارویان

۱- رودابه همسر زال و مادر جهان‌پهلوان رستم ز سر تا به پایش به کردار عاج به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج<sup>۵۲</sup> بر آن سفت سیمینش مشکین کمند سرش گشته چون حلقه پایبند زخانش چو گلنار و لب ناردان ز سیمین برش رسته دو ناروان دو چشمش به سان دو نرگس به باغ مژه تییرگی برده از پرزاغ

۲- تهمین، همسر رستم و مادر سهراب دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ دهان چون دل عاشقان گشته تنگ<sup>۵۳</sup> بناگوش، تابنده خورشیدوار فروهشته زو حلقه گوشوار ستاره نهان کرده زیر عقیق تو گفتی ورا زهره آمد رفیق روانش خرد بود و تن جان پاک

۳- وصف گردآفرید دختر جنگجوی ایرانی چو رخساره بنمود سهراب را ز خوشاب بگشود عناب را<sup>۵۴</sup> یکی بوستان بد در اندر بهشت به بالای او سرو دهقان نکشت دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان توگفتی همی بشکفد هر زمان



دیگر مضامین وصفی شاهنامه، تصویرسازی‌های فردوسی و بیان ویژگیهای اخلاقی استاد توس یعنی: ایمان فردوسی، خردورزی او، داد و عدل از دیدگاه فردوسی، اماتداری حکیم توس، عفت کلام فردوسی، حکمت فردوسی، پند و اندرز از دیدگاه فردوسی و نحوه ارائه آن به‌طور غیرمستقیم و دیگر خصوصیات این بزرگمرد تاریخ ادب جهان، نیازمند نوشته‌های فراوانی است که امید است در آینده تقدیم حضور عزیزان خواننده بشود. به‌عنوان حسن ختام، ابیاتی چند از آفرین‌نامه استاد زنده‌یاد حسین مسرور را زینت‌بخش گفتار قرار می‌دهم.<sup>۵۵</sup>

۵۱- دکتر معین، مزد یسنا و ادب فارسی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳/۲، شماره مسلسل ۲۴۶۶.  
 ۵۲- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۳.  
 ۵۳- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۱، ص ۳۸۸.  
 ۵۴- شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۱، ص ۴۰۰.  
 ۵۵- مسرور، راز الهام، دیوان اشعار، آذرماه ۱۳۳۸، ص ۵۴.

«عمر دراز شخصیت‌های شاهنامه،  
چهره شکست‌ناپذیر رستم، رویین‌تنی  
اسفندیار و... هیچ‌کدام، یک واقعه  
تاریخی نیست، بلکه هر یک تمثیلی  
است و هم‌انگیز از آرمانها، سرنوشتها  
و ادوار مه‌آلود تاریخ و امیدها  
و اعتقادات مردم ایران»

سحرگه که اندیشه بیدار بود  
ز آرایش تن سبکبار بود  
بر آسوده گیتی ز غوغای روز  
همه خفته جز فکر گیتی‌فروز  
در آن شب دل اندیشه‌توس داشت  
به شاه سخن عزم پابوس داشت  
بگفتم دلا ره دراز است و دور  
بگفتا نه با سرعت سیر نور  
بگفتم چه آری مرا ارمغان  
بگفتا دم گرم و طبع روان  
ز گردی کز آن خاکدان آورم  
تو را سرمه چشم جان آورم  
از آن برق رخشنده جان‌فروز  
تو را پرتوی آرم آفاق‌سوز  
برآمد دل از سینه‌ام آهوار  
شتابان چو اندیشه راهوار  
ز مرغ هوا بال و پر وام کرد  
همه راه را طی به یک گام کرد  
چو بگشود دل دیده بر خاک او  
چنین گفت با تربیت پاک او  
به یک گوشه از گیتی آرام توست  
همه گیتی آکنده از نام توست  
چو آهنگ شعر تو آید به گوش  
به تن خون افسرده آید به جوش  
بزرگان پیشینه بی‌نشان  
ز تو زنده شد نام دیرینشان  
تو در جام جمشید کردی شراب  
تو بر تخت کاووس بستنی عقاب  
تهمت‌نمک‌خوار خوان تو بود  
به هر هفت‌خوان میهمان تو بود

اگر کاوه ز آهن یکی توده بود  
جهانش به سوهان خود سوده بود  
تسو آب ابد دادی آن نام را  
زدودی از او زنگ ایام را  
سخن پرچم پر بدخش تو بود  
قلم تیغ و اندیشه رخس تو بود  
تویی دودمان سخن را پدر  
به تو باز گردد نژاد هنر

#### منابع و مآخذ

استاریکف، آ.آ. فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا  
آذرخشی، سازمان کتابهای جیبی، تهران؛ ۱۳۴۱.  
اسلامی ندوشن، محمدعلی. داستان داستانها، رستم و  
اسفندیار، انجمن آثار ملی، چاپخانه خرمی، ۱۳۵۱.  
انستیتو ملل آسیا، شاهنامه فردوسی، مسکو، ۱۳۶۷.  
بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض،  
چاپ دوم، تهران.  
رجائی، احمدعلی. مجله یغما، سال سی‌ام، شماره ۷ و ۸.  
زریاب خوئی، عباس. مجله یغما، سال سی‌ام، شماره ۲،  
اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۶.  
صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات، ج ۱، چاپ ششم، ۱۳۴۷.  
صفا، ذبیح‌الله. حماسه‌سرایی در ایران، چاپ پیروز،  
تهران؛ ۱۳۳۳.  
فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه، به کوشش محمد  
دبیر سیاقی، چاپ دوم، چاپخانه علمی، ۱۳۴۴.  
فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه فردوسی، متن  
انتقادی از روی چاپ مسکو، به کوشش حمید  
سعیدیان، چاپ گلشن، تهران؛ ۱۳۷۳.  
مرتضوی، منوچهر. فردوسی و شاهنامه، مؤسسه  
مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران؛ ۱۳۶۹.  
مسرور، حسین. راز الهام (دیوان اشعار حسین مسرور  
«سخنپیار»)، چاپ کیهان، آذرماه ۱۳۳۸.  
مسکوب، شاهرخ. مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، چاپ  
دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، فروردین‌ماه ۱۳۴۸.  
معین، محمد. مزد یسنا و ادب فارسی، ج ۲، انتشارات  
دانشگاه تهران، شماره م/۵۵۳، شماره مسلسل ۲۴۶۶.

